

بررسی نقش جغرافیای بین‌المللی در توسعه سیاست خارجی

- کنش استدلالی جغراسیاست انتقادی -

نویسنده: سلیمان ارجمند رشیدی

چکیده

از بدو پیدایش جریان مدرنیته در غرب، نظریات متنوعی پیرامون دو مبحث «توسعه» و «جغرافیای سیاسی» مطرح شده‌اند؛ اما به‌رغم این سابقه مطالعاتی، مفاهیم مرتبط همواره با ابهام و مناقشات نظری به همراه بوده است؛ به‌طور کلی دو جریان عمده نظری را می‌توان در دو حوزه مذکور نام برد: جریان اصلی که ریشه در ادبیات مدرن دارد و جریان انتقادی که آبشخور آن نظریات پسامدرن است. رابطه بین توسعه و جغرافیای سیاسی میبایست از پیوند توسعه سیاسی و سیاست خارجی معطوف به جغرافیا به دست آید که هر کدام از نظریات وابسته به دو جریان کلی مزبور، دیدگاه‌های متنوعی در این باب ارائه کرده‌اند. بر این اساس پرسش اصلی این است که جغرافیای بین‌المللی چه نقشی در توسعه سیاست خارجی یک کشور دارد؟ این مسأله در چارچوب نظریه «ژئوپولیتیک انتقادی» در مقام یکی از زیرشاخه‌های نظری جریان انتقادی مطالعات ژئوپولیتیک با استفاده از روش تفسیری و داده‌های کتاب‌خانه‌یی مورد استدلال قرار گرفت. نتیجه اینکه جغرافیای بین‌المللی کشورها در تعیین استراتژی و روند سیاست خارجی اهمیت ویژه‌یی دارد؛ تا آنجا که بدون در نظر داشت حدود مرزی کشورها نمی‌توان مقوله سیاست بین‌الملل را تبیین کرد. در مقابل نقش ادراکات و ذهنیات تصمیم‌گیرنده گان سیاست خارجی در شکل‌دهی حوزه‌های جغرافیایی مجازی را

نمی توان انکار کرد. این امر در عصر پساجنگ سرد نمود بارزی یافته است و کشورهای آگاه به مسائل جدید را به سمت توسعه سیاست خارجی رهنمون خواهد بود. لذا پاسخ سوال اصلی این است که جغرافیای بین المللی به عنوان یکی از عوامل اساسی توسعه سیاست خارجی، علاوه بر شکل دهی به استراتژیهای سنتی، امروزه در مقام تصویرهای ذهنی و فضاهای مجازی برسازی شده، میتواند سیاست خارجی کشورها را به سمت توسعه پایدار سوق دهد.

مفاهیم کلیدی: توسعه، سیاست خارجی، ژئوپولیتیک، گد ژئوپولیتیک، ینش ژئوپولیتیک، استدلال ژئوپولیتیک.

مقدمه

در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، از یک طرف درک جدید و کمابیش یکسانی از «توسعه» در جهان انتشار یافت و از سوی دیگر کشورهای نو استقلال یافته متعددی به عرصه ظهور رسید که همراه با سایر کشورهای جنوب، آرزومند دستیابی به سطح توسعه کشورهای شمال بودند. «توسعه سیاسی» مفهومی است که توسط جامعه شناسان و نظریه پردازان غربی - به ویژه نظریه پردازان آمریکایی - به منظور ارائه راه حلی برای تغییر و دگرگونی سیاست داخلی و خارجی کشورهای تازه استقلال یافته و عقب مانده مطرح شد. هدف اولیه نظریه پردازان آمریکایی در مطالعه و تجویز الگوهای توسعه و نوسازی سیاسی، جلوگیری از نفوذ ایدیولوژیهای کمونیستی به کشورهای تازه استقلال یافته جهان سوم بر اساس سیاستهای سد نفوذ آمریکا و در کل ترویج و گسترش فرهنگ و هنجارهای غربی در کشورهای جنوب، پس از جنگ جهانی دوم بوده است.

به رغم گذشت بیش از نیم قرن از مطالعات توسعه، مفاهیم مرتبط با آن همواره با ابهام و مناقشات نظری به همراه بوده است؛ چنانچه امروزه با وجود انبوهی از مطالعات انجام شده، اجماع مشترکی بین صاحب نظران این حوزه به دست نیامده است و هر کدام از مکاتب، تعاریف و معیارهای خاص خود را از این نوع اصطلاحات مطرح میکنند.

در حوزه توسعه، به صورت کلی دو نحله عمده نظری را می توان تفکیک نمود: یکی، نحله حل المسائلی که در چارچوب پارادایم مسلط نظری قرار میگیرد و دوم، نحله انتقادی که زیرمجموعه ادبیات جریان واکنشی و در برابر نحله نخست قرار دارد. این دو نحله سه نظریه عمده را مطرح نموده اند که عبارتند از: «نوسازی»، «وابستگی» و «نظام جهانی» که دو نظریه آخر در طیف انتقادیها قرار میگیرد؛ از سوی دیگر نقش موقعیت جغرافیایی و ژئوپولیتیکی کشورها در سطح

بین‌المللی همزمان با رشد مبحث توسعه مورد توجه قرار گرفته و نظریه‌های مختلفی پیرامون آن مطرح شده است؛ چنانچه امروزه در این باب نیز دو نحله عمده را می‌توان نام برد؛ نحله اصلی که مرتبط با نظریات واقع‌گرایی با تمرکز بر قدرت سخت‌افزارانه و لیبرالیسم با تمرکز بر قدرت اقتصادی و گرایش به فراملی‌گرایی است و دیگری نحله جدید که در طیف نظریات انتقادی قرار می‌گیرد. در مورد ارتباط حوزه ژئوپولیتیک و سیاست جغرافیایی با روند توسعه سیاسی و مورداً سیاست خارجی، میان دو نحله مزبور تفاوت‌های نظری وجود دارد که نقطه تمرکز پژوهش حاضر است. بر این اساس پرسش اصلی این است که موقعیت جغرافیای بین‌الملل چه نقشی در توسعه سیاست خارجی یک کشور دارد؟ این مسأله در چارچوب نظریه «ژئوپولیتیک انتقادی» در مقام یکی از زیرشاخه‌های نظری جریان واکنشی مطالعات ژئوپولیتیک، مورد استدلال قرار خواهد گرفت. بر این اساس، متن مقاله حاوی موارد زیر خواهد بود: ۱- نظریه توسعه و مطالعات ژئوپولیتیک؛ ۲- چارچوب نظری؛ ۳- سیاست خارجی معطوف به جغرافیه و فضاهاى مجازى بر محور «گد ژئوپولیتیک» و «بینش ژئوپولیتیک» و ۴- فرایند سیاست خارجی که با روش تفسیری مطرح خواهد شد و نهایتاً پاسخ سوال اصلی در جمع‌بندی نهایی ارائه میشود.

نظریه توسعه و مطالعات ژئوپولیتیک

توسعه (Development) به عنوان مفهومی کلیدی در علوم اجتماعی همراه با تحولات عمیق و اساسی در جوامع پیشرفته سیر تحول مفهومی و نظری گسترده‌یی داشته است. این مفهوم پس از مدتها تأثیرپذیری از پوزیتیویسم «اثبات‌گرایی» (Positivism)، تغییرات کمی را به تفکیک در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی رسانده است و به تدریج در قالب اقتصاد توسعه و اقتصاد سیاسی به تغییرات کیفی و اساسی در ایستارها و ساختارها و در ابعاد مختلف مربوط شده و مطالعات چندرشته‌یی را حول محور توسعه دامن زده است. اکنون فراتر از ادبیات کلاسیک نوسازی، توسعه به صورت جامع و چند بُعدی در قالب توسعه سیاسی و اقتصادی و توسعه انسانی مورد بررسی قرار گرفته دارای معیارها، شاخصها و مؤلفه‌های معینی میباشد.

مکتب توسعه را می‌توان محصول تاریخی سه رویداد مهم در دوران بعد از جنگ جهانی دوم به شمار آورد. نخست، رویداد ظهور ایالات متحده به عنوان یک ابر قدرت بود؛ در حالی که جنگ جهانی موجب تضعیف سایر کشورهای غربی مانند بریتانیای کبیر، فرانسه و آلمان شده بود، امریکا با

اجرای طرح مارشال برای بازسازی اروپای جنگ زده به یک رهبر جهانی مبدل گردید. واقعه دوم، گسترش جنبش جهانی کمونیزم بود؛ چرا که اتحاد شوراهای نفوذ خود را نه تنها در اروپای شرقی، بلکه حتی در چین و کره (در قاره آسیا) نیز گسترش داده بود. رویداد سوم، تجزیه امپراتوریهای استعماری در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین بود که موجب ظهور شمار بسیاری از ملتهای جدید در جهان سوم گردید.

این کشورها هر کدام به دنبال الگویی برای رشد و توسعه اقتصادی و همچنین اعتلای سیاسی و اقتصاد خود بودند. دولت امریکا برای جلوگیری از غلطیدن کشورهای مزبور به دامان بلوک کمونیستی، اندیشمندان علوم اجتماعی را به مطالعه در باره کشورهای جهان سوم ترغیب نمود. در ادبیات توسعه، «نوسازی»، «وابستگی» و «نظام جهانی» سه نظریه اصلی هستند که در خصوص توسعه در کشورهای جهان سوم مطرح شده‌اند. مطالعات توسعه در اواخر دهه ۱۹۵۰ زیر نفوذ مکتب نوسازی قرار داشت. مکتب وابستگی در اواخر دهه ۱۹۶۰ با سلطه آن به معارضه برخاست و در اواخر دهه ۱۹۷۰، با پیدایش مکتب نظام جهانی، دیدگاه دیگری برای بررسی مسأله توسعه پدیدار گشت. به این ترتیب دو نظریه متأخر، نحله انتقادی مطالعات توسعه را تشکیل داده است. همان طور که اشاره شد، توسعه ابعاد مختلفی دارد؛ از جمله بُعد سیاست خارجی که از دیدگاه نظریات مزبور مورد توجه قرار گرفته است. رابطه توسعه و سیاست، از جمله سیاست خارجی، در ادامه رابطه اقتصاد و سیاست است که در سطح ملی و بین‌المللی تنظیم میشود؛ از این جهت، این موضوع به‌ویژه از منظر اقتصاد سیاسی بین‌الملل قابل بحث است. به طور نظری، تاریخی و یا تجربی، دولتها و بازارها، دولتها و شرکتهای یا بخش خصوصی در پیوند تنگاتنگ با یکدیگر به انباشت سرمایه در داخل کشور خود پرداخته و برای پیگیری، برآوردن و افزایش منافع ملی با هم همکاری میکنند تا تولید ثروت و رفاه جامعه و امنیت و پیشرفت و توسعه کشور را تثبیت و تحکیم نمایند؛ به طور مثال از دیدگاه «آبادوری»، سیاست خارجی یک کشور در حال توسعه به چهار شکل می‌تواند توسعه و رشد اقتصادی آن را تحت تأثیر قرار دهد: ۱- در تأمین کمکهای خارجی برای توسعه کشور مفید باشد؛ ۲- می‌تواند مشوق یا مانع جذب سرمایه‌گذاری خارجی در کشور گردد؛ ۳- در بعد تجاری، با تشویق یا توقف کردن صادرات، بر موازنه پرداختها و توسعه کشور اثر بگذارد؛ ۴- می‌تواند از راه تشویق سرمایه‌گذاری مشترک خارجی، همکاری مشترک اقتصادی و تولید، توسعه اقتصادی را تسریع کند (مختیاری، سهیل، ۱۳۹۳: ۳).

خواستگاه دانشی که بعدها به آن عنوان «ژیوپولیتیک» داده شد در مراکز استعماری

امپراتوریهای رقیب در آخر قرن نوزدهم میلادی متولد گردید. از سال ۱۸۷۰م به بعد، قدرتهای بزرگ اروپا با یک برنامه‌ی سابقه به توسعه‌طلبی امپریالیستی مبادرت کردند و ژئوپولیتیک به عنوان شکلی از دانایی و قدرت در این دوره زمانی متولد میشود (Otuathail, 1996: 21). در این دوره از رقابتهای امپریالیستی که موفقیت‌های تکنولوژیکی بزرگ، انقلاب جهانی و دگرگونیهای فرهنگی صورت گرفت، ژئوپولیتیک امپریالیستی نیز شکل گرفت (احمدی‌پور و بدیعی، ۱۳۸۱: ۲).

شاید مشهورترین جغرافیادان عصر امپریالیستی، «مکیندر» بود. مقاله معروف او «محور جغرافیایی تاریخ» (۱۹۰۴) روابط و پیوستگیهای بین علایق ملی و جغرافیا و زمین را شامل میشد. این مقاله اولین تفسیر انجمن سلطنتی جغرافیای انگلیس در لندن بود؛ برای همین از جهت محتوا اهمیت به سزایی داشته است. مکیندر این مقاله را موقعی مینویسد که قدرتهای امپریالیستی ظهور کرده‌اند (Rennie Short, 1994: 18). همچنین مهم‌ترین دانش آموخته جغرافیای سیاسی بعد از «راتزل»، «رودلف کی‌الن» دانشمند سویدنی علوم سیاسی و استاد دانشگاه گاتبرگ بود. وی تحت تأثیر اندیشه‌های سیاسی - جغرافیایی راتزل در مطالعه سیاستهای جهانی و ماهیت دولت قرار گرفته بود. کی‌الن ایده‌های راتزل را در باره حکومت به عنوان یک پدیده موجود زنده (ارگانیزم) بسط داد (Dikshit, 1995: 11).

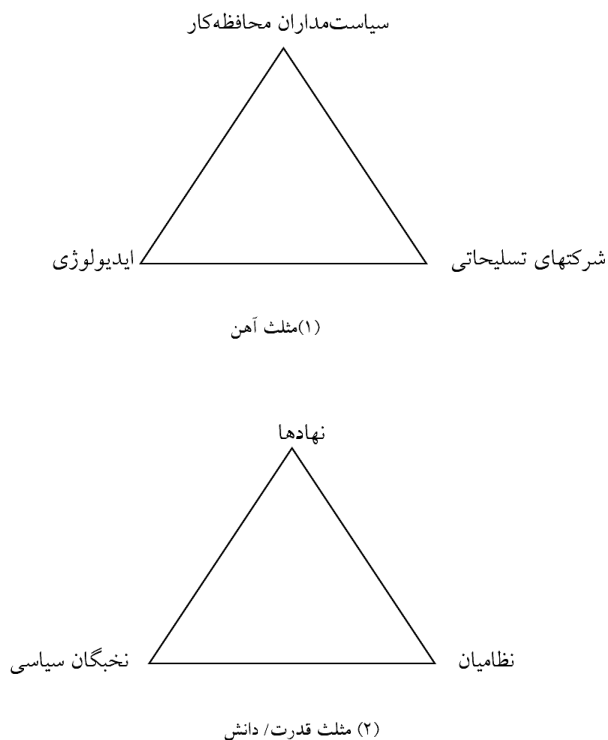
در سالهای اولیه قرن بیستم کی‌الن و دیگر اندیشمندان امپریالیست، ژئوپولیتیک را به عنوان بخشی از دانش امپریالیستی غربی فهمیدند که از ارتباط با زمین فیزیکی (جغرافیا) و سیاست بحث میکرد که بعدها در راستای سیاست خارجی آلمان نازی مورد استفاده قرار میگرفت و در زمان جنگ سرد، برای توصیف کشمکش و درگیری جهانی بین شوراهای متحد روسیه و امریکا بر سر کنترل کشورها و منابع استراتژیک جهان استفاده شد (Othathail, Dalby & Routledge: 1998: 1). در خلال دهه ۱۹۲۰، کانون مطالعات ژئوپولیتیک در آلمان متمرکز شد و در آنجا بود که این رشته علمی زمانی که به عنوان یک مکتب جدید توسط «کارل فون هاوس هوفر» (۱۹۴۶-۱۸۶۹) شکل گرفت، تصویر بسیار مخدوش خود را کسب نمود. «پارکر» در این رابطه چنین توضیح میدهد: «پس از شکست آلمان در جنگ جهانی اول، گروهی از جغرافی‌دانان آلمانی، ایده‌های راتزل را پذیرفته و تا آنجا پیش رفتند که از این ایده‌ها به عنوان مبنای یک طرح روش‌مند، نه تنها برای بهبود آلمان، بلکه برای بازگشت آلمان به جایگاه یک قدرت بزرگ استفاده کردند. استدلال بنیادین آنها این بود که

اگرچه جغرافیای سیاسی به شرایط فضایی عینی کشور میپردازد؛ اما کاربرد دیگر آن پرداختن به نیازهای فضایی و حیطه‌های جغرافیایی مجازی است. تمام استراتژی حزب نازی برای سلطه آلمان بر اروپا، تحت تأثیر نظریه‌هایی بود که این محققان ژئوپولیتیک طرح کرده بودند» (مویر، ۱۳۷۹: ۳۶۷-۳۶۶).

چارچوب نظری

ژئوپولیتیک انتقادی (جغراسیاست انتقادی) مجموعه ادبیات نظری است که از اوایل دهه ۱۹۸۰م مطرح شده و رشته‌های جغرافیا و روابط بین‌الملل را به هم پیوند میدهد. این جریان در تقابل با مطالعات سنتی ژئوپولیتیک، ژئوپولیتیک را مجموعه پیچیده‌ی از گفتمانها، بازنماییها و کنشها معرفی میکند. این نحله فکری که ریشه در پسا ساختارگرایی دارد، علاقمند مطالعه عمل کرد، تعاملات و به چالش کشیدن گفتمانهای ژئوپولیتیک است. بر اساس این گرایش، واقعیت‌های فضای سیاسی جهان خود را به ساده‌گی در معرض ناظران بی طرف قرار نمیدهند؛ بلکه ادراکات ژئوپولیتیک به صورت معرفتهای جانبدار دیده میشوند که از دیدگاه‌ها و مواضع بازیگران خاص ناشی میشود (پیشگاهی فرد و سلیمانی مقدم، ۱۳۸۸: ۹۶).

جغراسیاست انتقادی کنش جدیدی ایجاد میکند که قادر به پیوند اصطلاحات جغرافیا و سیاست بدون توجه به تفاوت‌های ظاهری آنها است (Walter, 2002: 4) و متضمن نوعی سوءظن است که هر نوع چارچوب کلی و همه‌شمول پیرامون این نوع مطالعات را سلب میکند (Taylor & Flint, 2000: ۱۰۲). به این ترتیب، با تحلیل انتقادی ژئوپولیتیک می‌توان نشان داد که چگونه بازنماییهای جغرافیایی در روابط بین‌المللی قدرت نقش دارد و چگونه روابط قدرت علاوه بر مناسبات سیاسی/فلسفی، در مناسبات جغرافیایی نیز متجلی میشود (Karoline, 2001: 7). مسأله اصلی متفکرین این جریان این است که به جای تمرکز بر شناسایی تأثیر عوامل جغرافیایی بر شکل‌گیری سیاست خارجی، سیاست‌مداران چگونه تصاویر ذهنی خود از جهان را ترسیم میکنند و چگونه این بینشها بر تفاسیر آنها از مکانهای مختلف تأثیر می‌پذیرد (میرحیدر، ۱۳۷۹: ۳۹۰). در زیر، دو مدل ساده شده از تحلیل ژئوپولیتیک انتقادی بر فضای ساختاری ژئوپولیتیک سنتی نشان داده شده است.



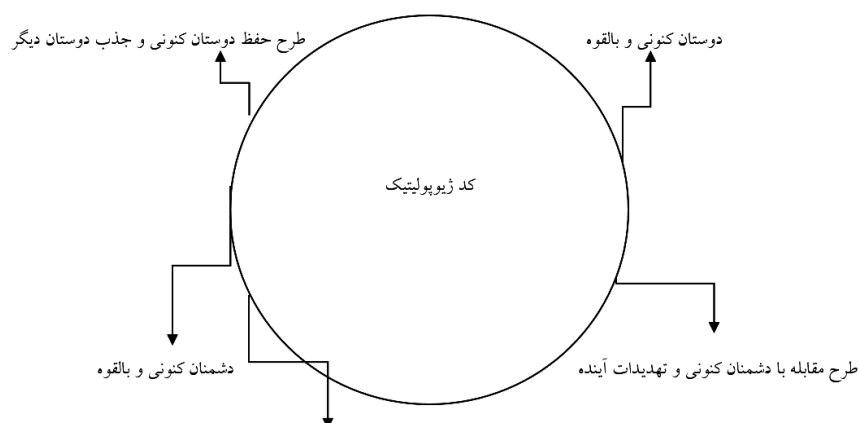
بر اساس مثلث آهن، سیاست‌مداران محافظه‌کار تمایل شدیدی به داشتن یک سیاست خارجی مشخص بر اساس ایدیولوژی حاکم دارند؛ آنها جهت پیشبرد حملات نظامی با شرکتهای تسلیحاتی همکاری داشته و در هنگام انتخابات حزبی نیز مورد حمایت و تبلیغ این شرکتهای قرار میگیرند (پیشگاهی‌فرد و سلیمانی‌مقدم، ۱۳۸۸: ۹۸).

در مثلث قدرت / دانش، نقش روشنفکران حکومتی در تعیین و تشخیص فضای ایدولوگ برجسته است و در این حالت از اندیشه‌های نوظهور و نامتعارف پیش‌گیری میشود؛ به نحوی که نخبگان سیاست‌مدار با تصاحب نهادها و سازمانهای موجود هر کشور و نظریه‌پردازی بر مبنای روابط قدرت حاکم در آن، راهکارهای حل مسأله خود را ارائه میدهند (جنیدی و دیگران، ۱۳۹۲: ۵۰-۴۹). بر این اساس، از منظر ژئوپولیتیک انتقادی، قدرت، سیاست و جغرافیا در ارتباط تنگاتنگی هستند و جغرافی‌دانان علاوه بر توصیفی که از جغرافیا دارند، پدیده‌های این موردی را خلق و ایجاد نیز میکنند.

در راستای این چارچوب نظری، دو مفهوم اساسی «کُد ژئوپولیتیک» و «بینش ژئوپولیتیک» جهت تحلیل سیاست خارجی کشورها و روند توسعه و تسهیل آن مورد توجه است که در قسمت بعدی مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

کُد و بینش ژئوپولیتیک

«کُد ژئوپولیتیک» (Geopolitical Code) به معنای کُد عملیاتی سیاست خارجی یک کشور است که به ارزیابی مکانهای خارج از مرزهای آن کشور بر اساس درجه اهمیت آنها برای منافع ملی میپردازد (Mamadouh, 2004: 2)؛ به عبارتی دیگر، کُد ژئوپولیتیک مجموعه فرضیات استراتژیکی است که یک کشور بر اساس آن سیاست خارجی خود را تنظیم کرده و تهدیدات و فرصتهای معطوف به خود را تشخیص و راه حل آن را پیشبینی میکند (Pascal, 2004: 4). در زیر نمودار ساختاری یک کُد ژئوپولیتیکی نشان داده شده است:



طرح توجیه کنش استراتژیک برای جامعه داخلی و بین‌المللی

فایده‌ی یک کُد ژئوپولیتیک دارد این است که با حداقل زمان و هزینه، اهداف استراتژیک کشور تحقق می‌یابند و نتیجه آن ثبات سیاست خارجی، امنیت همه جانبه و توسعه چند وجهی و پایدار خواهد بود.

کدهای ژئوپولیتیکی در سه سطح محلی، منطقه‌ی و جهانی مطرح میشوند؛ کد محلی در ارتباط با کشورهای همسایه عمل میکند و برای همه کشورها داشتن این نوع کد ضروری است. کد منطقه‌ی برای قدرتهای منطقه‌ی است که نسبت به همسایگان از درجه قدرت بیشتری برخوردارند؛ بنابراین

همه کشورها برای داشتن این نوع کد ملزم نیستند؛ به همین ترتیب، کد جهانی برای محدود کشورهای است که قدرت فرمانطقه‌یی دارند و منافع ملی آنها از مرزهای قاره‌یی فراتر میرود (Taylor, 1988: 80). لذا باتوجه به اینکه کدهای ژئوپولیتیکی در سه سطح محلی، منطقه‌یی و جهانی مطرح میشوند، اهمیت مرزها و موقعیت جغرافیای بین‌المللی یک کشور می‌تواند اهمیت داشته باشد.

پیش از ایجاد یک کد ژئوپولیتیک میان‌مدت یا بلندمدت، یک چشم‌انداز بلندمدت بینش ژئوپولیتیک در ارتباط با مناطق، کشورها یا مکانها ضروری است (O Loughlin, 1997: 3)؛ بنابراین کدهای مزبور رابطه تنگاتنگی با «بینش ژئوپولیتیک Geopolitical Vision» دارند. این مفهوم به عنوان یکی از مفاهیم اساسی ژئوپولیتیک انتقادی است و در متن و بافت فضای اجتماعی قابل درک است. بینش ژئوپولیتیک عبارت است از هر نوع نظر و عقیده‌ای راجع به روابط بین مکان یک شخص یا گروه با اشخاص یا گروه‌های دیگر، شامل احساس و عدم احساس امنیت یا به کارگیری اندیشه‌های مربوط به استراتژی سیاست خارجی (Dijkink, 1996:11 – Kampula, 2004: 1,3,8). این به معنای جدا کردن خودی از بیگانه است و تفکیک بین «ما» و «آنها» که در یک پیوند احساسی نمود می‌یابد. این مفهوم علاقمند به ایجاد نوعی تولید هویت و بازسازی مرزهای ملی است؛ با وجود این، دولت‌های ملی نباید اصراری بر داشتن هویت ثابت و غیرقابل انحطاف داشته باشند؛ به این دلیل که هیچ پایه و اساس طبیعی و عینی برای دولت و هویت در برابر دیگری (دیگران) و نیز حوزه داخلی و خارجی وجود ندارد (O Tuuathail & Dalby, 1998: 4).

از این جهت، در ساخت و تنظیم یک سیاست خارجی توسعه‌یافته، سیاست‌مداران میبایست با توجه به موقعیت جغرافیایی و حدود مرزی خود، ابتدا دوستان و دشمنان خود را مشخص نموده و راه‌حلهای جهت افزایش دوستان و کاهش دشمنان ارائه دهند. همچنین مقابله با تهدیدات بالقوه و بالفعل و توجیه رویکرد استراتژیک مزبور در اذهان عمومی را همواره مورد توجه قرار دهند؛ به این ترتیب «کد ژئوپولیتیک» به عنوان یک متغیر اساسی در سیاست خارجی، شکل خواهد گرفت.

به موازات این، جهت برسازی یک «بینش ژئوپولیتیک» درازمدت، ابتدا باید این مفروض سستی که «دولت و هویت ملی پدیده‌های عینی و ثابت‌اند» کنار گذاشته شود و با توجه به جو اجتماعی حاکم و فضای سیاسی بین‌المللی، هویت متکثر و منحطفی را با مرزهای نرم و با کمک مرزهای جغرافیایی ایجاد و برسانند. در این صورت ممکن است دشمنان خیالی و فضاهای جغرافیایی

مجازی شکل گیرند. این مهم را می توان با تیوریهای امنیت که در سالهای اخیر مطرح شده اند نیز تبیین نمود.

استدلال ژئوپولیتیک (فرایند سیاست خارجی)

از دیدگاه ژئوپولیتیک انتقادی، فرایند سیاست خارجی معطوف به جغرافیا در چارچوب مقوله «استدلال ژئوپولیتیک» (Geopolitical Reasoning) مطرح میشود؛ استدلال ژئوپولیتیک به معنای استفاده از مقوله های جغرافیایی به عنوان بخشی از رفتارها و کنشهای تصمیم گیرنده گان سیاست خارجی است که جهان را به شیوه خاصی نشان داده و دارای بار و مضمون سیاسی است. این مهم به معنای کاهش واقعیتهای پیچیده جغرافیایی به سطح موجودیتهای استراتژیک ساده جهت تسهیل گفتمان و کنش سیاسی است. در این فرایند ساختهای سفت و سخت پذیرفته شده تبدیل به مناسبات جغراسیاسی منحنط میشوند (پیشگاهی فرد و سلیمانی مقدم، ۱۳۸۸: ۱۰۱). این به نوبه خود با پرسشهای بزرگ تری در مورد تولید دانش جغرافیایی مرتبط است و اینکه چگونه اشکال خاصی از دانش سبب تسهیل و ساده سازی کنش کشورداری میشوند.

در طی زمان اهمیت مکانهای خاصی تغییر کرده و حتی ساختار و ترکیب آنها به عنوان موجودیتهای ژئوپولیتیک متحول بوده است. در همان حال که فرهنگها، مرزها، ادراکات و تکنالوژی تغییر میکنند، برخی از مناطق از استدلال ژئوپولیتیک خارج میشوند. این شناخت، بخش مهمی از دانش ژئوپولیتیک دهه ۱۹۹۰م بود که فرمولهای اولیه ژئوپولیتیک - با بن مایه های جبرگرایانه و فرض واقعیتهای نامتغیر جغرافیا - را رد کرد (Dalby, 2002: xxiv).

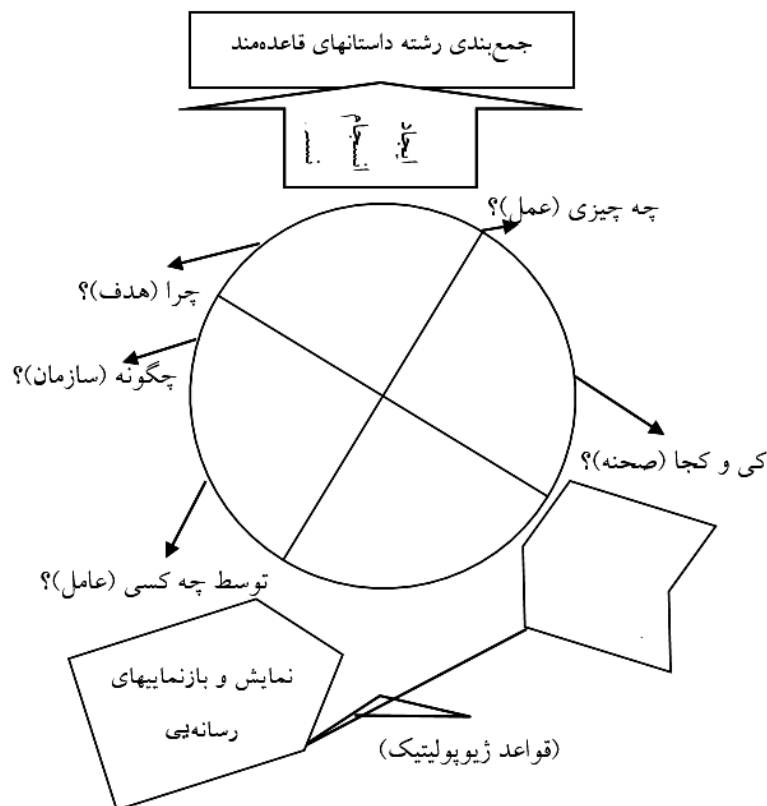
با توجه به این مطلب، فرایند سیاست خارجی معطوف به جغرافیا (جغراسیاست) طی چند مرحله کامل شده و زمینه تحول آن به سمت حوزه های نرم افزارانه و متغیر محیا خواهد شد؛ این مراحل عبارتند از: «طبقه بندی و شرح دقیق: قواعد ژئوپولیتیک»، «داستان سرائی»، «سناریوی ژئوپولیتیک» و «حل مسأله».

۴. ۱- طبقه بندی و شرح دقیق: قواعد ژئوپولیتیک

پژوهش گران مطالعات اجتماعی همواره تأیید کرده اند که طبقه بندی برای درک اینکه مردم جهان را چگونه میفهمند و به آن معنی میدهند، ضروری است. این مهم باعث سازماندهی طبقات مشابه و درک و فهم پدیده ها میشود (Onuf, 2014: 5). استدلال در مورد تناسب طبقه بندیها با

استدلالاتی راجع به خصوصیات یک مورد خاص ترکیب میشوند تا پدیده‌ها را درون یک حوزه خاص معنایی، مستقر و تثبیت کنند که در عین هم خانواده بودن، ویژگیهای خاص خود را نیز دارا هستند (Billig, 1987: 235).

در استدلال ژئوپولیتیک، تصاویر، تشبیهات و استعارات دارای اهمیت ویژه‌ای هستند. استفاده از استعاره‌های نمایشنامه‌پی در مطالعه سیاست به قدمت تاریخ است؛ زیرا سیاست محتوای درامها و تراژیدیهای بزرگی است (O Tauthail, 2002: 601). در این ارتباط «کنت بورک» یک تحلیل دراماتیک را برای ایجاد دستور انگیزه‌ها بسط و پرورش داده است که در آن هرگونه بیانیه و اظهار نظر در مورد انگیزه‌ها، مستلزم ارائه پاسخ به این پنج پرسش است: چه چیزی (عمل)؟ کی و کجا (صحنه)؟ توسط چه کسی (عامل)؟ چگونه (سازمان)؟ و چرا (هدف)؟ (Burk, 1945: xvii). این امر در نمودار زیر به خوبی نمایش داده شده و قواعد ژئوپولیتیک را تبیین میکند:



۲.۴- داستان‌سرایی

فرایند طبقه‌بندی، بصیرت لازم در خصوص چالش سیاسی مطرح شده ایجاد میکند. از این اجزاء و بخشهای سازنده، رشته داستانهایی با سطح بالاتر ایجاد، پالایش و تصحیح میشوند. اینها ابزارهای سازمانی قابل درکی هستند که متصل‌کننده عناصر مختلف یک چالش به یک داستان منطقاً منسجم و متقاعدکننده میباشند (O Tauthail, 2002: 601)؛ بنابر این کارکرد اصلی رشته داستانها ایجاد وحدت در مجموعه متنوع و سر در گمی از اجزاء و مؤلفه‌های پراکنده یک مسأله است (Hajer, 1996: 56).

۳.۴- سناریوی ژئوپولیتیک

در مطالعات روانشناسی، طیف وسیعی از ایده‌های و نظریات حول اهمیت سناریوهای مرتبط با پردازش اطلاعات شناختی و الگوهای روانشناختی فردی مطرح است؛ به ویژه در این مورد که افراد چگونه سناریوهای ویژه‌ی را که قبلاً در زندگی خود نوشته‌اند، کنش‌نمایی و برون‌ریزی میکنند. در این ادبیات، سناریو ساختاری است که توالی مطلوب و مناسب حوادث را در یک زمینه خاص توضیح و تشریح میکند؛ به بیانی دیگر، سناریوها تسلسل و روند پی‌هم‌آیی رویدادهای مورد انتظار افراد هستند (Abelson, 1976: 33)؛ بنابراین، سناریوی ژئوپولیتیک به شیوه‌های اشاره دارد که رهبران سیاست خارجی اصول ژئوپولیتیک را علناً اجرا میکنند. همچنین حاکی از استراتژیهای سیاسی رقابت است که رهبران برای هدایت سیاست خارجی از میان بحرانها و چالشها ایجاد میکنند؛ به طور خلاصه، سناریوی ژئوپولیتیک یک شیوه اجرا است؛ در حالی که داستان‌سرایی مجموعه استدلال‌ات توجیهی رویکرد ژئوپولیتیکی است (پیشگاهی‌فرد و سلیمانی‌مقدم، ۱۳۸۸: ۱۱۰).

۴.۴- حل مسأله

سیاست خارجی توسعه‌ی به خودی خود یک فرایند حل مسأله است. قواعد ژئوپولیتیک به ساده‌گی ایجادکننده بینشها در مورد فضای جهانی نیستند؛ بلکه پیش از آن یک گفتمان عملی حل مسأله در تعامل با دیگر وضعیتها است که در پی تأمین و ترویج یک نظم هنجاری ویژه است. به صورت کلی، جهت حل مسأله و بحران پیش آمده، چهار مرحله به اجراء گذاشته میشود: تعریف مسأله، استراتژی ژئوپولیتیک، انطباق ژئوپولیتیک و پایان دادن به مسأله (پیشگاهی‌فرد و سلیمانی‌مقدم، ۱۳۸۸: ۱۱۱).

تعریف مسأله برای درک اینکه رویداد مزبور در چه حوزه سیاسی و در چه محدوده جغرافیایی رخ داده است اهمیت ویژه‌ی دارد و توجه اساسی تصمیم‌گیرنده گان سیاسی را میطلبد؛ پس از طرح مسأله، استراتژی ژئوپولیتیک به عنوان طرح اجرایی مورد توجه است که از سوی دولت برای حل

بحران، تعیین و به عنوان یک گزینه واکنشی ارائه میشود. حافظ‌نیا این عمل را راهبرد و خط‌مشی متخذه از سوی یک دولت یا ائتلاف بین‌المللی علیه رقبای خود برای نیل به اهداف و منافع ملی - با استفاده از عوامل جغرافیایی - میداند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۲۲)؛ پس از اینکه گزینه واکنشی طرح و ارائه شد، موضوع دیگری که اهمیت دارد چگونگی انطباق و همسوسازی منافع و علایق گروه‌ها، احزاب و ائتلافهای سیاسی حول مبارزه با منازعه و بحران مزبور است که تحت عنوان انطباق ژئوپولیتیک یاد میشود. نهایتاً موضوع پایان دادن به بحران است. این عمل ممکن است نتیجه کاملی نداشته باشد و صرفاً به عنوان شکلی از تعویق عمل کند به این امید که مسئله مورد نظر از تمرکز رسانه‌ها و توجه افکار عمومی خارج شود (Otuathail, 2002: 622).

جمع‌بندی

موقعیت جغرافیای بین‌الملل چه نقشی در توسعه سیاست خارجی یک کشور دارد؟ این پرسشی است که در قسمت نخست نوشته مطرح شد. باتوجه به اینکه پاسخ هر سوالی وابستگی شدیدی به چارچوب تحلیلی نگارنده دارد. لذا چارچوب نظری این نوشتار زیر نام «نظریه ژئوپولیتیک انتقادی» تشریح شد و مفاهیم کلی آن در لا به لای نوشته مورد کنکاش قرار گرفت. در این میان دو مفهوم کلیدی «کُد ژئوپولیتیک» و «بینش ژئوپولیتیک» - که هر دوی آن معطوف به جغرافیا و محدوده مرزی و منطقه‌یی هر کشور است - جهت نیل به توسعه سیاست خارجی و تطابق رویکردهای استراتژیک با جهان متحول پساجنگ سرد و عصر جهانی‌شدن - به این صورت مورد استدلال قرار گرفت: ۱- کشورها بادر نظر داشت موقعیت جغرافیایی خود، میبایست مجموعه فرضیات استراتژیکی را همواره داشته باشند تا بر اساس آن سیاست خارجی خود را تنظیم کرده و تهدیدات و فرصتهای معطوف به خود را تشخیص و راه‌حل آن را پیشینی کنند. با این رویکرد، اهداف استراتژیک کشور تحقق می‌یابد که نتیجه آن ثبات سیاست خارجی، امنیت همه‌جانبه و توسعه چند وجهی و پایدار خواهد بود؛ ۲- پیش از ایجاد کُد ژئوپولیتیک، یک چشم‌انداز بلندمدت (بینش ژئوپولیتیک) در ارتباط با مناطق، کشورها یا مکانها ضروری است. باور و عقیده‌یی که یک کشور از موقعیت جغرافیایی خود راجع به روابط بین مکان یک شخص یا گروه با اشخاص یا گروه‌های دیگر و متقابلاً در ارتباط با خود - مشمول احساس و عدم احساس امنیت - دارد اهمیت ویژه‌یی دارد. این مهم می‌تواند کشوری را به دلیل ذاتی‌نگری و اتخاذ رویکردهای سفت و سخت نسبت به مؤلفه‌های قومی / نژادی، اعتقادی / ایدیولوژیک به انزوا بکشاند و از تعامل منطقی و واقع‌گرایانه به دور نگهدارد و بالعکس.

اینجاست که تفاوت رویکرد این نوشته با سایر رویکردها اهمیت خواهد داشت؛ چرا که با این

عینک مرزها و حیطه‌های جغرافیایی هرگز ثابت و ایستا نیستند. کما اینکه اگر در عصر جهانی شدن دولتها با رویکرد سستی به این مقوله بنگرند، تضعیف و حاشیه‌نشینی آنها امری کاملاً حتمی خواهد بود؛ به همین جهت است که در ساخت و تنظیم یک سیاست خارجی توسعه‌یافته، سیاست‌مداران میبایست با توجه به موقعیت جغرافیایی و تمرکز بر بیش ژئوپولیتیک منحطف، منافع ملی خود را ترسیم و دسترسی آن را تسهیل کنند.

فرایند سیاست خارجی به این ترتیب تکمیل میشود: ۱- درک و فهم پدیده‌های استراتژیک براساس مفهوم «طبقه‌بندی» که بستگی به ذهنیت تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی دارد؛ اینکه کدام مؤلفه‌ها در اولویت و کدام موارد در طبقات دوم و سوم طرح استراتژیک قرار دارند؛ به طور مثال اولویت‌بخشی به ناامنیهای نظامی که از سوی گروه‌های تروریستی بین‌المللی ایجاد میشود یا تهدیدات نرمی که با توجه به موقعیت جغرافیایی، از سوی کویرها و دشتها یا حوزه جغرافیایی فعالیت مافیای مواد مخدر، متوجه جامعه و دولت است؛ ۲- برای ایجاد وحدت در مجموعه متنوع و سردرگمی از اجزاء و مؤلفه‌های پراکنده تهدید یا مسأله‌ی مشخص، باید داستان‌سرایی صورت گیرد. این امر نقش رسانه‌ها را برجسته خواهد نمود؛ به نحوی که رسانه‌های دولتی میتوانند یک پدیده کم‌اهمیت را پراهمیت جلوه داده و تهدیدات یک مسأله را کم یا زیاد جلوه دهند؛ ۳- سناریوی ژئوپولیتیک مرحله بعدی است که در این فرایند مورد توجه است. این مهم به شیوه‌های اشاره دارد که رهبران سیاست خارجی قواعد ژئوپولیتیک را علناً اجرا میکنند. همچنین نمایان‌گر استراتژیهای سیاسی رقابت است که رهبران برای هدایت سیاست خارجی از میان بحرانها و چالشها ایجاد میکنند؛ به طور خلاصه، سناریوی ژئوپولیتیک یک شیوه اجرا است؛ در حالی که داستان‌سرایی مجموعه استدلالات توجیهی رویکرد ژئوپولیتیکی است؛ ۴- در نهایت سیاست خارجی توسعه‌یابی به عنوان یک فرایند حل مسأله مطرح است. به صورت کلی، جهت حل مسأله و بحران پیش آمده، ابتدا تعریف مسأله برای درک اینکه رویداد مزبور در چه حوزه سیاسی و در چه محدوده جغرافیایی رخ داده است اهمیت ویژه‌ی دارد؛ پس از طرح مسأله، استراتژی ژئوپولیتیک به عنوان طرح اجرایی مورد توجه است که از سوی دولت برای حل بحران، تعیین و به عنوان یک گزینه واکنشی ارائه میشود. موضوع دیگری که اهمیت دارد چگونگی انطباق و همسوسازی منافع و علایق گروه‌ها، احزاب و ائتلافهای سیاسی حول مبارزه با منازعه و بحران مزبور است که زیر عنوان «انطباق ژئوپولیتیک» یاد میشود. نهایتاً موضوع پایان دادن به بحران است. این عمل ممکن است نتیجه کاملی نداشته باشد و صرفاً به عنوان شکلی از تعویق عمل کند؛ به این امید که مسأله مورد نظر از تمرکز رسانه‌ها و توجه افکار عمومی خارج شود.

با توجه به این استدلالات، می‌توان گفت که جغرافیای بین‌المللی کشورها در تعیین استراتژی و

روند سیاست خارجی اهمیت ویژه‌ای دارد، تا آنجا که بدون در نظر داشت حدود مرزی کشورها نمیتوان مقوله سیاست بین‌الملل را تبیین نمود؛ چرا که فلسفه وجودی این مقوله بستگی فاحشی با مرزهای مشخص ملی دارد. متقابلاً نقش ادراکات و ذهنیات نرم‌افزارانه تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی در شکل‌دهی حوزه‌های جغرافیایی مجازی را نمی‌توان انکار کرد. این امر در عصر پسا جنگ سرد نمود بارزی یافته است و کشورهای آگاه به مسائل جدید را به سمت توسعه سیاست خارجی رهنمون خواهد بود؛ به طور مثال حوزه فعالیت داعش که از طریق رسانه‌ها و جهت‌دستی به منافع ملی برخی کشورها برسازی و تهدید موجود به فرصت‌های بالفعل و بالقوه تبدیل می‌شود؛ بنابراین پاسخ سوال اصلی این است: جغرافیای بین‌المللی به عنوان یکی از عوامل اساسی توسعه سیاست خارجی، علاوه بر شکل‌دهی به استراتژیهای کلاسیک، امروزه در مقام تصویرهای ذهنی و فضاهای مجازی برسازی شده، سیاست خارجی کشورها را به سمت توسعه پایدار سوق می‌دهد.

منابع

۱. احمدی‌پور، زهرا و بدیعی، مرجان. (۱۳۸۱). **ژئوپلیتیک انتقادی**. مجله مدرس دانشکده علوم انسانی، دوره ششم، شماره چهارم.
۲. پیشگاهی‌فرد و سلیمانی‌مقدم. (۱۳۸۸). **کنش‌های استدلالی ژئوپولیتیک انتقادی**. فصلنامه علمی - پژوهشی انجمن جغرافیای ایران، سال هفتم، شماره ۲۳.
۳. مختاری، سهیل. (۱۳۸۴). **بررسی ارتباط سیاست خارجی و توسعه اقتصادی کشورها**، سایت مقالات علمی - ترویجی اقتصاد - <http://www.ireconomy.ir/fa/page/18583/>.
۴. مویر، ریچارد. (۱۳۷۹). **درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی**. ترجمه دره میر حیدر با همکاری سید یحیی صفوی. تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
۵. میرحیدر، دره. (۱۳۷۷). **ژئوپلیتیک**: ارائه تعریفی جدید. فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال سیزدهم، شماره ۴.
۶. جنیدی، رضا و دیگران. (۱۳۹۲). **تبیین فرایند تصویرسازی ژئوپولیتیک: تصویرسازی ژئوپولیتیک ایالات متحده از اتحاد جماهیر شوروی سابق در دوره جنگ سرد**. پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال دوم، شماره ۱.
۷. حافظ‌نیا، محمدرضا. (۱۳۸۵). **اصول و مفاهیم ژئوپولیتیک**. مشهد: انتشارات پاپلی.
۸. Abelson, R. (1976). Script processing in attitude formation and decision making, New Jersey.
9. Billing, M. (1987). Arguing and thinking: A theoretical approach to social psychology, Combridg University.

10. Burke, K .(1945). Agrammar of motives, Prentice Hall, New York.
11. Dallby, Simon .(2002). Environmental Security, Minnesota Press.
12. Dijkink, G .(1996). National Identity and Geopolitical visions, maps of pain and pride, Routhledge.
13. Dikshit, Ramesh Dutta .(1995). POLITICAL GEOGRAPHY: The Discipline and Its Dimension, Hill Publishing Company Limited.
14. Hajer, M.A .(1995). The politics of environmental discours, Clarendon Press, Oxford.
15. Karoline, Par .(2001). International Critics, Geography.
16. Kampula, A .(2004). Practical geopolitics and Analysis of Political Struggle, Case of NATO in Finland
۱۷. Loughlin, John .(1997). Geopolitical vision of central Europ, University of Clorado.
18. Mamadouh .(2004). Framing the European Union as a geopolitical actor, Geopolitic Section, Amesterdam.
19. Onuf, N .(2014). Rules and rule in social theory and International relations, Helsinki University.
20. O Tauthail, G .(2002). Theorizing Practical geopolitical reasoning, New York.
21. O Tuathail, Gearroid. (1996). Critical Geopolitics: The Politics of Writing Global Space, Routledge, London.
22. O Tuathail, Dalby & Routledge .(1998). Rethinking Geopolitics, London, Routledge.
23. Paskal, Venier .(2004). The Diplomatic context: Britain and international relations around 1904.
24. Taylor & Flint .(2000). Political Geography, World economy, nation state & locality, Prentice Hall.
25. Taylor, P.J .(1988). Britain and the Cold war: 1945 as a Geopolitical Transition, Pinter, London.
26. Walter, J .(2002). Critical Geopolitics, Ruprecht Karls University.